

ضرورت ایفای نقش بخش خصوصی در عرصه رفاه اجتماعی

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۰

کد مقاله: ۴۱۲۰۸

مصطفی حقی کرم الله^۱

چکیده

در چند دهه اخیر، پیامدهای افزایش مخارج دولتی به سبب فعالیت تام دولت‌ها در تدارک و تهیه خدمات رفاهی و هزینه‌های مربوط به تأمین اجتماعی، ساختار اقتصادی بسیاری از کشورها را با چالش روبرو کرده؛ بطوری که می‌توان گفت روشن‌ترین وجه غالب بر سیاست اجتماعی در آغاز قرن جدید حرکت به سمت خصوصی‌سازی و تلاش برای کاهش هزینه‌ها بوده است. از سویی دیگر، تحولات اجتماعی و اقتصادی شتابان در خارج از حوزه رفاه نیز، بر لزوم گسترش مشارکت نهادهای مختلف از جمله فعالیت جامعه مدنی و بخش خصوصی افزوده است. هدف اصلی این مقاله شناخت علل و تحلیل ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی است که مشارکت بخش خصوصی در حوزه رفاه اجتماعی را لازم می‌داند. توصیف چگونگی فعالیت و ایفای نقش بخش خصوصی در پی فرایند خصوصی‌سازی نظام‌های رفاهی هدف دیگری است که این پژوهش در پی رسیدن به آن است. پژوهش حاضر از نوع تحقیقات تبیینی است که با استفاده از روش مطالعه اسنادی (کتابخانه‌ای) و استدلال تحلیلی، علاوه بر توصیف نحوه فعالیت بخش خصوصی در عرصه‌های مختلف رفاهی، به بررسی و تحلیل عوامل ضرورت‌سازی می‌پردازد که در آن مشارکت بخش خصوصی در این حوزه را تبیین می‌کند.

واژگان کلیدی: رفاه اجتماعی، بخش خصوصی، دولت رفاه، خصوصی‌سازی، رفاه تجاری.

در چند دهه اخیر بروز مسائل خاصی از جمله مسائل مرتبط با افزایش مخارج دولتی به سبب فعالیت تام دولتها در تدارک و ارائه خدمات رفاهی و هزینه‌های مربوط به تأمین اجتماعی، ساختار اقتصادی برخی از کشورها را با چالش روبرو کرده، طوری که روشن‌ترین وجه غالب بر سیاست اجتماعی در آستانه قرن جدید تلاش برای کاهش هزینه‌ها بوده است. طی دهه ۱۹۸۰، اقتصاد تقاضا محور کینزی به همراه نقش کانونی دولت در اجرای سیاست‌های عمومی با انتقادات بسیاری مواجه شد. دولتهای رونالد ریگان و مارگارت تاچر "۱۹۷۹-۱۹۸۹"، که توسط جناح موسوم به راست جدید حمایت می‌شدند، تردیدهایی جدی را در خصوص کارایی دولت رفاه فراگیر برانگیختند (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۲۲). در دوران نخست وزیری مارگارت تاچر در حوزه تأمین اجتماعی نقش بخش خصوصی تقویت و به این ترتیب از فشارهای مالی وارد بر نهادهای دولتی کاسته شد. در شبلی از سال ۱۹۸۱ نقش دولت کاهش یافت و با تغییر و تبدیل بازنشتگی از نظام پرداخت جاری کارکنان، به شهروندان اجازه داده شد که در طرحهای بیمه خصوصی مشارکت کنند. طرح خصوصی سازی در کشور انگلیس بعد از سال ۱۹۹۷، به صورتی گسترده به اجرا درآمد و بخشهای مهمی از خدمات را تحت تأثیر قرار داده است (جغتایی و همتی، ۱۳۸۰: ۱۶۵).

از سویی دیگر، تغییرات اجتماعی و اقتصادی صورت گرفته در خارج از حوزه رفاه از جمله تغییر در نظام خانواده به همراه تحولات ساختار جمعیتی، ظهور جامعه پسا صنعتی و تولید مخاطرات جدید در کنار فرایند بین‌المللی شدن اقتصاد جهانی و خواست جنبش‌های اجتماعی اخیر به منظور مشارکت هرچه بیشتر مصرف‌کنندگان خدمات رفاهی در ارائه خدمات، وجود دولتی فعال و گسترش مشارکت نهادهای مختلف از جمله فعالیت جامعه مدنی و بخش خصوصی را بیش از پیش ضروری جلوه داده است. گسترش دستورالعمل‌های سیاست اجتماعی (به معنای برنامه‌ها و اقداماتی که به رشد بهینه زندگی انسانها کمک می‌کند) به میزان قابل توجهی مرسوم تلاش نهادهای گوناگون است که پیش از این در حاشیه سیاست‌گذارها و اجرای سیاست‌های توسعه و به شدت تحت تسلط دولت مرکزی بودند. علاوه بر دولت، جامعه مدنی و نهادهای بین‌المللی توسعه، بخش خصوصی (بازرگانی) نیز هر روز بیش از پیش به شریکی مهم در گفتمان‌های مرتبط با مسائل اجتماعی و نیز سیاست‌گذاری اجتماعی تبدیل می‌شود (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۳۲).

ایفای نقش بخش خصوصی در عرصه رفاه اجتماعی به سبب مسائل خاصی که سطوح خرد و کلان را در بر می‌گیرد، افزایش چشمگیری داشته است که از آن میان می‌توان به مسئولیت‌پذیری فزاینده افراد نسبت به تدارک نیازهای خود و همچنین ظهور شبه بازارهایی که بواسطه تأمین مالی شرکتهای بازرگانی توسط دولت به منظور ارائه خدماتی که زمانی خود دولت آنها را فراهم می‌کرد، اشاره کرد. مسأله کانونی و اصلی که در این مجال در پی یافتن پاسخی برای آن خواهیم بود؛ ذکر علل و تحلیل ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی است که مشارکت بخش خصوصی در حوزه‌ی رفاه اجتماعی را لازم می‌داند، که در ادامه بنا بر چارچوب نظری تحقیق در دو بخش نظریه‌های تبیینی مختلف و نظریه‌های تجاری نئولیبرال (ناظر بر انتقادات عمدتاً اقتصادی از دولت رفاه) به آن پرداخته می‌شود. تشریح و توصیف چگونگی فعالیت و مشارکت بخش خصوصی در این حوزه در پی فرایند خصوصی‌سازی در نظامهای رفاهی، پرسش دیگری است که در این مقاله سعی در ارائه پاسخی برای آن خواهیم داشت.

ضرورت علمی این پژوهش که در بطن رسیدن به هدف این مقاله یعنی شناخت چگونگی فعالیت بخش خصوصی و چرایی الزام حضور این نهاد در کنار دیگر نهادها در عرصه رفاه اجتماعی است؛ از آنجا نشأت می‌گیرد که در اغلب موارد پژوهش‌ها و مباحث پیرامون رفاه اجتماعی بر نقش دولتها و ذکر علل ظهور و افول دولت رفاهی و بیان اهمیت سازمانهای مردم نهاد متمرکز بوده و اساساً کمتر به بررسی مشارکت بخش تجاری و اثراتی که حضور این بخش بر سطح رفاه و زندگی اقشار مختلف جامعه در پی دارد؛ توجه داشته‌اند. مطالعات نظری از این دست قطعاً زمینه‌های لازم برای درک بهتر شیوه‌های برخورد این بخش اقتصادی با موضوعات و سیاستهای رفاه اجتماعی را فراهم خواهد کرد.

در بُعد اجرایی و عملی نیز تحولات اقتصادی و اجتماعی سالهای اخیر در کشورهای مختلف از جمله ایران، به ویژه حرکت انتقالی دوران گذار از ساختار اقتصاد متمرکز به نظام اقتصاد بازار، ایجاب می‌کند که ضمن داشتن سیاستها و برنامه‌های پویا و داشتن رویکردی کل نگر به سیاست‌گذاری اجتماعی، به این تحولات علی‌الخصوص فعالیت قانونی بخش خصوصی در زمینه رفاه و تأمین اجتماعی توجه شود؛ چرا که غفلت نسبت به این تغییرات در بلند مدت، عدم تعادل منابع و مصارف و کاهش سطح و کیفیت خدمات رفاهی را در پی خواهد داشت.

۲- مروری بر ادبیات موضوع

به تحلیل رفتن اصول و سیاستهای رفاهی پس از جنگ جهانی دوم بواسطه بدگمانی ایدئولوژیک نسبت به سازوکار پدرمآب و سرکوبگر دولت در کنار گرایش جامعه به تقویت آزادی و انتخاب فردی، همچنین لزوم کاهش مخارج دولتی؛ سنگ بنای حضور بخش خصوصی در حوزه رفاه اجتماعی را در بطن سیاستهای تعدیل ساختار اقتصادی در اوایل دهه هشتاد میلادی پی‌ریزی کرد. سیاست خصوصی سازی، به عنوان بخشی از یک سیاست تعدیل ساختار اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی از طرف تعداد محدودی کشور صنعتی به اجرا گذاشته شد و به سرعت به سایر کشورها و اقتصادها از جمله اقتصادهای در حال گذار، سرایت کرد. گرچه میزان توسعه دولت رفاه در هر کشوری و نوع آن دولت رفاه، بزرگترین عامل تعیین کننده‌ی میدان عمل تأمین خصوصی است؛ اما بسیاری از کارشناسان رفاه اجتماعی معتقداند ظرف چند سال آینده، تعداد بیشتری از کشورها به ناچار به خصوصی سازی بخش‌هایی از نظام تأمین اجتماعی متوسل خواهند شد.

خصوصی‌سازی یعنی تغییر فضای حاکم بر مؤسسات دولتی، به نحوی که در عین حفظ بافت اصلی فعالیت، با تغییر در فضای مذکور، و شرایط بازار بر نحوه عملکرد مؤسسه تأثیر گذارد، به نحوی که انگیزه و مکانیزم‌های بخش خصوصی ملاک تصمیم‌گیری در آن مؤسسه باشد. در تعریف دیگری از خصوصی سازی همچنین، به واگذار کردن کارکردهای دولت به سازمانهای خصوصی و یا داوطلبانه نیز اشاره شده است.

فرایند خصوصی سازی از طریق دو الگوی متفاوت، در حال پیشرفت است: از یک طرف، ظاهراً رویکرد جوزف شومپیتر^۱ اقتصاددان مشهور را پذیرفته است. این الگو، بر اهمیت "مالکیت خصوصی" تأکید دارد و بر این باور است که انتقال بخش دولتی به خصوصی، از طریق گسترش سهم مالکیت، باعث انگیزه خلاقیت و ابتکار می‌شود. در این الگو، ساختار بازار کمتر مورد توجه است و بیشتر بر رقابت و انحصارگری تأکید می‌شود و عامل مالکیت خصوصی، بیش از مالکیت دولتی، با مقاصد نفع طلبانه آن انطباق دارد. در الگوی دوم بر "شرایط بازار" تأکید می‌شود. به این معنی که بازار آزاد رقابت، و تدارک خدمات کیفی با پایین‌ترین بهای، بیشترین نفع را پیشنهاد می‌کند. ساز و کارهای قیمت از طریق حفظ تعادل بین عرضه و تقاضا، منابع سوددهی کافی فراهم می‌کنند (جفتایی و همتی، ۱۶۷: ۱۳۸۰). به نظر می‌رسد الگوی اول نوعی شانه خالی کردن باشد؛ زیرا دولت خود را از تأمین مالی و وظیفه تولید خدمات و کالاها، کنار می‌کشد. از آنجا که در الگوی دوم، دولت با ایجاد شبه بازارها، تأمین بودجه کالاها و خدمات را بر عهده می‌گیرد اما تولید و عرضه آنها را بر اساس طرحهای رقابتی بازار به اجرا در می‌آورد، میتوان آن را الگویی با رویکرد توانمندسازی شناخت.

پس از ارائه تعریفی از مفهوم خصوصی سازی و ابعاد آن و نیز تاریخچه این فرآیند، توجه به نظریه‌های مرتبط با موضوع و دیدگاهها و مفاهیمی که به نوعی با مسأله خصوصی سازی در ارتباط است؛ ضروری به نظر می‌رسد. مطالب پیشرو به معرفی نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی می‌پردازد که با خصوصی سازی نظامهای رفاهی کاملاً در ارتباط است:

اولین نظریه در این زمینه که قائل به خصوصی سازی و بازاری کردن نظامهای دولت رفاه است و اساس آن به اقتصاد نئوکلاسیک برمی‌گردد؛ نظریه "انتخاب عقلایی"^۲ است. این نظریه بیان می‌کند که جامعه را بر حسب افعال منفعت جویانه‌ی افراد آن میتوان شناخت، به عبارتی وقتی افراد با توجه به ترجیحات خود برای به حاکم رساندن منفعت و حداقل رساندن هزینه تلاش می‌کنند؛ عقلایی عمل می‌کنند. پیش فرض این نظریه، طرفداری از بازار و کارایی بیشتری است که بازار ایجاد می‌کند. این نظریه-ی فردگرا و ذهنی در یک دامنه‌ی کاملاً محدود قائل به وجود دولت رفاه است، زیرا دولت رفاه را در قالبی فردگرایانه تعریف می‌کند لذا می‌توان آنرا مشوق مواضع ضد دولت رفاه دانست، زیرا معتقد است که خدمات دولتی به جای اینکه در خدمت رفاه مصرف کنندگان باشد در خدمت تولیدگرانی از جمله پزشکان و معلمان است (فیتزپتریک، ۱۳۸۱: ۴۳-۴۱).

با مروری بر نظریه‌های بنیادی رفاه اجتماعی با دو نظریه ترمیمی^۳ و نظریه نهادی^۴ آشنا می‌شویم؛ که نظریه ترمیمی به نوعی به کاهش دخالت‌های دولت و خصوصی سازی قائل می‌باشد و نظریه نهادی، دولت را ملزم به تأمین نیازهای اجتماعی و تحقق رفاه اجتماعی می‌داند. نظریه ترمیمی با تکیه بر آزادی فردی در زندگی اجتماعی بیان می‌کند که در رویکرد تأمین و رفاه اجتماعی می-بایست اجتماع را آزاد گذاشت تا به هر صورتی که تمایل دارند، در آن سرمایه‌گذاری کنند. این نظریه وظیفه عمده را بر عهده بخش خصوصی می‌گذارد و دخالت دولت را تنها زمانی که نقش کمک رسانی و ترمیمی داشته باشد لازم می‌داند (زاهدی اصل، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۵). در آخر دیدگاه دولت قراردادی و مفهوم اختلاط رفاهی^۵ که در تعریف آینده رفاه مفید می‌باشند، نقش خاص و محدودی را برای دولت قائل می‌باشند و بطور فزاینده مسؤلیت‌های تأمین خدمات رفاهی را بر دوش بخش خصوصی، داوطلبانه و غیر رسمی در کنار دولت به عنوان ناظر و داور در محیط بازار می‌گذارند.

1 Joseph Alois schumpeter
2 Rational choice theory
3 Residual Theory
4 Institutional Theory
5 Welfare mix

۳- چارچوب نظری

امروزه به نحو چشمگیری پذیرفته شده که نظریه نقش مهمی در شکل‌دهی تصمیمات سیاست اجتماعی ایفا می‌کند. با رسمیت شناختن اهمیت نظریه، عالمان اجتماعی قادرند مفروضات ایدئولوژیک را که شالوده رویکردهای مختلف سیاست اجتماعی قلمداد می‌شوند، درک کنند. فهم نظریه همچنین به تبیین این امر کمک می‌کند که چرا تصمیمات سیاست اجتماعی اتخاذ می‌شوند، ضمن اینکه تحلیل نیروهای گسترده‌تری را که بر پیدایش سیاست اجتماعی اثر نهاده‌اند، آسان می‌کند (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۵۴-۵۳).

جیمز میجلی و آنتونی هال در کتاب "سیاست اجتماعی و توسعه"، بطور کلی نظریه‌های سیاست اجتماعی را در سه دسته بصورت زیر جای می‌دهند: الف - نظریه‌های بازنمایی^۱ که بیشتر با طبقه‌بندی و سنخ‌شناسی انواع مدلها و نظام‌های رفاهی در ارتباط اند. ب - نظریه‌های تبیینی یا تحلیلی^۲ که عمدتاً در پی پاسخگویی به پرسشهای گوناگون پیرامون ماهیت سیاست اجتماعی و دلایل تحول آن می‌باشند. ج - نظریات هنجاری^۳ که به منظور تعیین یک چارچوب ارزشی برای سیاست اجتماعی به کار می‌روند و به نحوی تنگاتنگ با ایدئولوژی سیاسی ارتباط دارند.

بر طبق این تقسیم بندی و با توجه به مسأله اصلی تحقیق، در این مقاله با بهره‌گیری از کارکردی که نظریات تحلیلی و هنجاری برای فهم الزامات حضور بخش خصوصی در عرصه رفاه اجتماعی دارند؛ به دنبال بیان و بررسی این عوامل ضرورت ساز و دو قالب علل تبیینی و نقد هنجاری خواهیم بود. شکل زیر به خوبی بیانگر مدل مفهومی پژوهش در قالب‌های ذکر شده می‌باشد و تا حدود زیادی نیز متضمن طرح تحقیق می‌باشد.



شکل ۱- مدل مفهومی تحقیق در خصوص الزامات حضور بخش خصوصی در عرصه رفاه اجتماعی

۴- روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع تحقیقات تبیینی است که در آن علاوه بر توصیف نحوه فعالیت بخش خصوصی در عرصه‌های مختلف رفاهی، به بررسی و تحلیل عوامل ضرورت سازی می‌پردازد که در آن مشارکت این نهاد در این حوزه را تبیین می‌کند. بدین ترتیب، برای رسیدن به هدف مورد نظر در تحقیق حاضر، از روش مطالعه اسنادی (کتابخانه‌ای) و استدلال تحلیلی استفاده شد. در بخش اول با استفاده از رویکردی تحلیلی، برخی از دلایل تحول در سیاست اجتماعی که زمینه ساز مشارکت بخش خصوصی هستند؛ بررسی شده و در قسمت دوم با استفاده از انتقادات و ایرادات مختلف متفکران و اقتصاددانان لیبرال و بویژه نئولیبرال از دولت رفاه؛ به مثابه الزامی برای فعالیت بازار در حوزه رفاه اجتماعی، تحلیل خود را ادامه داده‌ایم. بخش پایانی نیز متضمن توصیفی مختصر و مفید از نحوه فعالیت و اشکال ایفای نقش بخش خصوصی در زمینه رفاه اجتماعی است. لازم به یادآوری است؛ گرچه رویکردهای مختلفی در شرایط کنونی قائل به مشارکت نهاد بازار در این بستر هستند و هریک از انواع نظام‌های رفاهی نیز بنابر شرایط خاص خود به نحوی نقشهای متفاوتی را برای فعالیت این بخش تعریف کرده‌اند؛ اما از آنجا که عمدتاً انتقادات طرفداران جناح سیاسی راست از فعالیت تام دولتهای رفاهی سرآغاز این تحولات در سیاستهای اقتصادی و اجتماعی بوده؛ لذا در این مقاله صرفاً به نقدهای این گروه از متفکران، اتکا شده است.

1 Representation
2 Analytical
3 Normative

۵- علل تبیینی (تحولات اقتصادی - اجتماعی)

الف - جهانی شدن

جهانی شدن را به مثابه رشته‌ای از روندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، که به وابستگی‌های مکانی و دنیایی می‌افزایند و لاجرم دارای نتایجی هستند، تعریف می‌کنند (فیتزپتریک، ۱۳۸۱: ۳۲۴). درباره تأثیرات جهانی شدن بر وضعیت رفاه و تأمین اجتماعی وحدت نظری بین صاحب نظران وجود ندارد، درست همان‌طور که درباره مفهوم جهانی شدن نیز اختلاف نظرهای جدی مطرح است. رویکرد غالبی که درباره سیاست اجتماعی جهانی شده توسط رامش میسرا^۱ مطرح شده است؛ وی بر این باور است که بین‌المللی شدن اقتصاد جهانی دلالت بر افول استقلال دولت - ملت، کاهش هزینه‌های سیاستگذاری ملی و تضعیف جنبش‌ها و اتحادیه‌های کارگری بواسطه عدم توازن در بین تحرک سرمایه و نیروی کار دارد، یعنی اینکه پشتوانه‌های اصلی دولت رفاه بطور بنیادین تضعیف شده‌اند.

جهانی شدن منابع مالی و سرمایه، علاوه بر مبارزه با تورم، کاهش بدهی و کسر بودجه را بر سایر هدفها، برای مثال، حفظ اشتغال، افزایش نرخ رشد اقتصادی و حفظ تور امنیت اجتماعی مقدم می‌داند. دو عامل فشاری که دولت‌ها را در فضای سیاستگذاری غالباً وادار به کاهش هزینه‌ها می‌کند عبارتند از: ۱- تشخیص هرچه بیشتر این نکته که ارتباطات ارزانتر و فروپاشی مرزهایی که غالباً جدایی جهان‌های اول و دوم از یکدیگر بود، باعث رشد شتابان تجارت و رقابت بین‌المللی شده است. ۲- پایبندی روزافزون به الگوی بازار در مناسبات سیاسی-اقتصادی بین‌المللی، که بر اثر سیاست‌های اتحادیه اروپا و مجامع و پیمان‌هایی چون قرارداد بازرگانی امریکای شمالی، پیمان گات در ۱۹۹۳ و سازمان تجارت جهانی شکل گرفته است (بونولی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۰).

منبع نفوذ کلی‌تر بر سیاست دولت در اقتصاد جهانی شده اهمیت اعتماد سرمایه‌گذاران است. کاهش بدهی ملی، عمدتاً از طریق مخارج و مهار تورم، به نظر می‌رسد که اولویت‌های اصلی برای ایجاد اعتماد سرمایه‌گذاران است. همچنین نرخ پایین مالیات یکی از جذابیت‌های عمده برای بنگاهها هنگام بررسی محل مناسب یا سرمایه‌گذاری در یک کشور است؛ جهانی شدن موافق نرخهای مالیات پایین، بخصوص مالیات بر درآمد بالا و سود شرکتها است (میسرا، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۴). سیاست دولتها به منظور کاهش کسر بودجه از طریق کاهش هزینه‌ها و مخارج اجتماعی و نیز سیاستهای مالی انقباضی که در صدد اعمال نرخهای پایین مالیاتی است، در تحلیل اقتصاد کلان بدین معنی است که حکومتها با اجرای این گونه سیاستهای انقباضی در پی کوچک کردن اقتصاد دولتی و آماده کردن بسترهای مناسب برای حضور بخش خصوصی و بازار در فعالیتهای اقتصادی و بویژه تأمین خدمات رفاهی می‌باشد.

حامیان جهانی شدن از آنجا که فرض را بر این می‌گذارند که دولت رفاه باعث کاهش رشد، کارایی و رقابت‌پذیری ملی در عرصه اقتصاد جهانی شده است، برآنند که دولت‌ها باید به مقررات‌بندی بر بازار خصوصی رفاه دست بزنند و خود را از نقش تأمین‌کننده خدمات رفاهی رها سازند، تا بدین صورت بتوانند شاهد افزایش کارایی، رقابت‌پذیری و جذب سرمایه‌های بین‌المللی باشند. با این حال چشم‌انداز نظری دیگری وجود دارد که صحبت از سیاست اجتماعی جهانی شده را تا حدودی عجولانه می‌پندارد؛ گرچه معتقد است که دولتهای رفاه در حال تغییراند منتهی این تغییرات را متأثر از عوامل دیگری از جمله فناوری، سالمندی جمعیت، تغییرات در ساختارهای خانوادگی و مخاطرات جدید می‌داند^۲ (الکاک و دیگران، ب، ۱۳۹۱: ۳۶۲-۳۶۰).

ب - ظهور جامعه پسا صنعتی

نظریه پسا صنعتی، دولت رفاه را محصول عصر صنعتی و رشد صنعت در قرن نوزدهم و متعاقب آن پدید آمدن مشکلات اجتماعی و مبارزات نهضت‌های کارگری برای ایجاد تغییراتی اساسی در نهادها و کارکردهای سرمایه‌داری صنعتی به منظور حل مشکلات اجتماعی پدید آمده، می‌داند. اما رویدادهای دهه ۱۹۷۰ به این گمان که صنعتی شدن دارد به چیز دیگری تبدیل می‌شود دامن زد، اشتغال کامل دوران پس از جنگ به پایان رسید و به نسبتی که صنایع بزرگ ناپدید شد یا انحطاط یافت یا به نحوی اساسی تجدید سازمان پیدا کرد، اقتصاد "صنعت زدای" شد (فیتزپتریک، ۱۳۸۱: ۳۲۴-۳۱۱).

در آغاز این جریان را که در آن بوروکراسی‌های مقیاس وسیع و تولید یکنواخت به پایان رسید را مرحله "پسا صنعتی" خواندند. وجه اصلی جامعه پسا صنعتی این است که افراد بیشتر در بخش خدمات شاغل می‌شوند نه در بخش تولید کارخانه‌ای، به عبارتی تولید کالاهای مادی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی اهمیت کمتری از خلق، مبادله، و دریافت دانش و اطلاعات دارد. الگوی سازمانی این عصر، بر مسئولیت‌پذیری انعطافی و سریع در برابر نیاز مشتری، با «عرضه فردگرایانه» برای تأمین تقاضاهای افراد و گروه‌های خاص تأکید می‌کند. لذا از آنجا که مورد خصوصی‌سازی قابلیت تجدید سازمان در روابط کلان‌نگر را دارا می‌باشد و محدودیت‌های سازمان‌های دولتی را ندارد، می‌تواند به عنوان یک بديل مناسب برای دولت رفاه به فعالیت بپردازد. به عبارتی، دولت رفاه با ظهور

1 R.Mishara

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر. ک :

Pierson (ed), *The New politics of the Welfare State* (Oxford university press, 2001).

جامعه‌پسا صنعتی دچار تزلزل می‌شود؛ زیرا نقش‌های متعارف آن از نظر دخالت برای رشد اقتصادی و مدیریت اجتماعی تضعیف شده و ممکن است به صورت سرچشمه‌های اصلی خطر درآید.

تحلیلی که عصر پسا صنعتی را فرصتی برای دولت رفاه می‌داند، بر آن است که چون دوران پسا صنعتی متقاضی خدمات می‌باشد، نهادهای رفاهی، هرچند با درجات مختلف، مظهر اخلاق خدمت‌دهی هستند. اما تحلیلی که دوران پسا صنعتی را برای دولت رفاه تهدید کننده می‌داند، بیان می‌کند که عصر پسا صنعتی، ساختار طبقاتی را، که دولت رفاه بر پایه آن بنیاد گذاشته شده است، نابود می‌کند و لاجرم دولت رفاه باید خود را با جامعه‌ای فردگرا و بازار محور سازش دهد و فضا را برای خصوصی‌سازی نظام رفاهی آماده کند (Andersen; 1999) به نقل از فیتزپتریک: (۱۳۸۱).

ج - تغییر در ساختار خانواده

بخش بزرگی از سیاست اجتماعی با خانواده‌ها و زندگی خانوادگی سروکار دارد، و در سیاست‌گذاری به ناچار باید مفروضاتی را درباره خانواده‌ها و نقش‌های خانوادگی مبنا قرار داد. پنداشت‌های مربوط به چیستی خانواده و اینکه خانواده‌ها چه باید بکنند، رکن زیربنایی دولت رفاه هستند. مثلاً اغلب عنوان شده است که ارائه خدمات دولت پس از جنگ جهانی دوم بر پایه‌ی یک الگوی بسیار شفاف از خانواده‌ها بوده است که در آن مردها تمام وقت مراقبت می‌کنند. تصور می‌شد خانواده‌ها پایدار و دائمی هستند و نقش‌های مرد و زن کاملاً متمایز دیده می‌شد (الکاک و دیگران، الف، ۱۳۹۱: ۳۵۰-۳۴۱).

آنتونی گیدنز معتقد است که الگوی دولت رفاه در زمانه‌ای که اشتغال کامل نسبتاً وجود داشت و الگوهای استوار از حیات خانوادگی و تقسیم کار بر مبنای جنسیت برقرار بود؛ شکل گرفت. اما این شرایط دیگر وجود ندارد و تغییرات اجتماعی صورت گرفته در خارج از حوزه رفاه، باعث شده است که دخالت دولت کهنه به نظر برسد. دولت نمی‌تواند اشتغال کامل را تضمین کند؛ الگوهای خانوادگی به دلیل گسترش تنوع در سبک‌های زندگی با انعطاف بیشتری در روابط همراه شده و اعتماد به برنامه‌های رفاهی به دلیل منسوخ شدن روابط اجتماعی حافظ آنها، کاهش یافته است.

لویس^۱ و گیلاری^۲ اعتقاد دارند که پنداشت "الگوی مرد نان آور" از خانواده که مشخصه‌ی دولت رفاه در قرن بیستم بود، در فرایند جایگزین شدن با پنداشتی از یک الگوی "بزرگسال" فردی شده می‌باشد. در این مدل جدید، تمام بزرگسالان وظیفه و مسئولیت دارند به اشتغال بپردازند. در این صورت، وظایف مراقبتی بیشتر از خانواده بیرون می‌آیند و کالایی^۳ می‌شوند؛ یعنی در عرصه رسمی و عمومی، توسط دولت و یا بازار خصوصی تأمین می‌شوند (همان، ۳۵۴-۳۴۰). این تحولات از طریق انتقال وظایف ویژه‌ای از قبیل رسیدگی و مراقبت از کودکان و سالمندان از فضای خانواده به دیگر مراکز، به سبب تغییر در الگوی اشتغال اعضای خانواده و فعالیت زنان در خارج از منزل، ضمن تغییر در الگوی مراقبت غیررسمی^۴، فرصت مناسبی را برای بخش خصوصی و دیگر نهادها، برای ارائه خدمات رفاهی به گروه‌های متقاضی ایجاد کرده است.

مجموع این تغییر و تحولات نیازمند اتخاذ رویکرد جدیدی در سیاست‌گذاری هاست که در آن دولت در کنار دیگر نهادها با شکل‌دهی به یک ترکیب مطلوب، ضمن شکوفا کردن منابع انسانی خانوارها، بتواند به بهترین وجه پاسخگوی نیازهای متنوع خانواده در عصر حاضر باشد. به نظر می‌رسد حضور قاعده‌مند بخش خصوصی در این رویکرد می‌تواند از طریق گسترده‌ی فرصت‌های انتخاب برای افراد؛ تا حدودی به سرشکن شدن هزینه سبد مصرفی خانوار کمک کند.

د - مطالبات جنبش‌های اجتماعی جدید

نظام سرمایه‌داری در قرن نوزدهم و بخش زیادی از قرن بیستم در مقابل مجموعه‌ای از انتظارت و کنش‌های نیروی کار سازمان یافته در اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگری قرار داشت، اعتراض‌های نیروی کار صنعتی در دهه عین حال از پشتوانه فکری بخشی از روشنفکران چپ و نخبگان سیاسی انتقادی برخوردار بود. اما در چند دهه اخیر صحنه به یکباره دگرگون شد است و با فروکش کردن نهضت‌های کارگری، جنبش‌هایی متفاوت به نام جنبش‌های اجتماعی جدید^۵ دامن گسترده‌اند (قانونی‌راد و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۳۸-۲۳۵).

در حال حاضر طیفی از جنبش‌های مربوط به استفاده‌کنندگان خدمات رفاهی وجود دارد؛ گرچه برخی از این جنبش‌ها تاریخچه‌ی دور و درازی دارند. از دهه ۷۰ میلادی این جنبش‌ها از نظر مقیاس و اهمیت رشد کرده‌اند؛ برای دخالت استفاده کننده در سیاست اجتماعی فشار وارد کرده‌اند، نظریات و انتقادات خود را مطرح کرده‌اند و در فرهنگ، قانونگذاری، سیاست‌گذاری و اجرا نفوذ کرده‌اند و موجب شده‌اند که سیاست اجتماعی در بسیاری از کشورها اساساً تغییر کند و یا دچار مجموعه‌ای از اصلاحات شود. تبیین مورد بررسی در این بخش مطالبات جنبش‌های اجتماعی جدید را از یک سو به مثابه پدیده‌ای متأثر از زوال دولت رفاه و سیاست

1 Lewis

2 Guillari

3 Commoditied

4 Informal Care

5 New social Movements

اجتماعی وابسته به آن و از سوی دیگر واکنشی اندیشه‌ای برای ارائه‌ی طرح‌های بدیل تلقی می‌کند. این دیدگاه مبتنی بر ساختار و عاملیت در برخی از تبیین‌ها به صورتی پیوسته‌تر دیده می‌شود.

کاربرد مفهوم درگیری کاربران با فشار جنبش‌های اجتماعی جدید برای پیشبرد سیاست مشارکت تواری دارد و بیان‌گر یکی از ابعاد اختلاط رفاهی چندگانه است که شنیدن صدای مصرف‌کنندگان خدمات رفاهی در فرایندهای کنترل استانداردها و ارائه خدمات و دخالت در بهبود کیفیت و دخالت در رویه شغلی و حرفه‌ای را ممکن می‌سازد. در حال حاضر، دست کم دو رویکرد مهم برای مشارکت استفاده‌کنندگان وجود دارد. رویکرد مردم‌سالار که دغدغه‌ی آن به‌طور آشکارتر زندگی مردم و بهبود آن است؛ تأکید مردم و استفاده‌کنندگان خدمات در این رویکرد بر این است که باید حق انتخاب بیشتری در مورد خدماتی که دریافت می‌کنند داشته باشند. رویکرد دوم، رویکرد مدیریت‌گرا/ مصرف‌کننده‌گرا است که تمرکز آن نظام خدمات است و هدف آن به‌دست آوردن دروندادهای عموم مردم و استفاده‌کنندگان خدمات است تا در طراحی و تهیه خدمات بکار گرفته شود. این رویکرد ضرورتاً با جمع‌آوری اطلاعات سروکار دارد و می‌خواهد صدای مصرف‌کننده را به گوش همه برساند (الکاک و دیگران، ب، ۱۳۹۱: ۵۴-۴۷).

به نظر می‌رسد رویکرد دوم با تعهدات ایدئولوژیکی دولت‌ها برای ترغیب بخش خصوصی جهت ایفای نقش کلان‌تر در تأمین سرمایه و تهیه خدمات عمومی مرتبط است و با لفاظی و ارزش‌های بازار پیوند دارد؛ هرچند برخی بر این عقیده‌اند که تقویت بازار گرچه به معنای انجام مشاوره‌ها و جمع‌آوری اطلاعات بیشتر می‌باشد اما ضرورتاً به معنای خدمات بیشتر، پاسخگویی بیشتر و یا مشارکت مؤثر برای استفاده‌کنندگان خدمات نیست.

۶- نقد هنجاری (به مثابه الزامی عملی)

توجه به گفتار پیش‌رو به عنوان سرآغازی برای ورود به قالب دوم تحلیل در این مقاله، مبتنی بر نقدها و ایرادات اقتصادی و اخلاقی از دولت رفاه توسط ایدئولوژی رفاهی موسوم به راست، به مثابه الزامی عملی و کاربردی برای ورود بخش خصوصی به حوزه‌های مختلف رفاهی، ضروری به نظر می‌رسد.

دولت رفاه به عللی، متهم شده است. از جمله: متمرکز بودن، دیوان‌سالار بودن و فقدان کارایی؛ ایجاد خدمات رفاهی انحصاری و ایجاد فشارهای تورمی، عدم تشویق نسبت به کار شدید و منجر شدن به سوء استفاده از آن از سوی افراد متوقع و امتناع کنندگان از کار و داشتن اثر نامطلوب بر خوداتکایی و تأمین خدمات رفاهی دارای کیفیت پایین. دولت رفاه به علل زیر به وابسته کردن اشخاص از لحاظ اقتصادی به خود نیز متهم شده است؛ کمک کردن به بارور شدن رفاه اجتماعی (ناهار رایگان) ذهنی یا اخلاقی (مانند فرهنگ وابستگی) از طرف تأمین‌کنندگان رفاه و تولید مزایای اعطا شده و حفظ و توسعه بی‌وقفه‌ی آن (پرکت، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۳).

الف - انتقادات اقتصاد مینا از دولت رفاهی

اکثر طرفداران اقتصاد بازار، تحلیل‌های اقتصادی خود از فعالیت انحصاری دولت رفاه را اینگونه ذکر می‌کنند که: دولت رفاه به- سبب دخالت در فرآیندهای بازار (از جمله قوانین شدید مالیاتی)، انضباط بازار را کاهش داده و موجب کاهش انگیزه برای سرمایه‌گذاری و تضعیف کارآفرینی می‌شود. با گسترش بخش عمومی، جایگزین‌های بخش خصوصی و داوطلبانه از صحنه خارج می‌شوند؛ عرضه خدمات رفاهی بوسیله دولت موجب ناکارآمدی بیشتر بازار و فراموش شدن حق انتخاب مصرف‌کننده می‌گردد. برای نمونه، می‌توان از اقتصاددانان نئولیبرالی همچون "فون هایک و میلتون فریدمن" در این نحله فکری یاد کرد که سیاست‌های بازتوزیعی دولت رفاه را در رابطه با رفاه اجتماعی، عمدتاً یک مشکل اقتصادی می‌بینند که تأثیر منفی آن، هم در سطح خرد، انگیزه‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هم در سطح کلان از طریق افزایش تقاضای کل، عامل تورم می‌شود (جفتایی و همتی، ۱۳۸۰: ۲۳۹-۲۳۸).

نئولیبرال‌ها معتقداند که سیاست‌های بازتوزیع و عدالت اجتماعی با بالا بردن سهم نیازهای اجتماعی در بودجه کشور موجب بالا رفتن سهم مصرف‌کننده و بنابراین پایین آمدن سهم پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و همچنین کاهش انگیزه سود از راه افزایش فشارهای مالیاتی می‌گردد. این استدلال نئولیبرال‌ها از تحلیل‌های نئوکلاسیکی و طرفداران طرف عرضه در اقتصاد نشأت می‌گیرد که بر خلاف نظرات کینزی، معتقد بودند که عرضه، تقاضای خود را پیدا می‌کند، به عبارتی آنها افزایش مخارج دولتی به عنوان بخشی از تقاضای کل را به سبب سیاست‌های بازتوزیعی، عاملی برای رکود و کاهش رشد اقتصادی می‌دانند.

جوهره‌ی انتقادات راست جدید این است که توسعه خدمات رفاهی دولتی بسیار گسترده، با تداوم برخورداری از یک اقتصاد موفق بازار همخوانی ندارد و به موازات گسترش دامنه‌ی خدمات رفاهی برای رفع نیازهای اجتماعی هرچه بیشتر، این مشکل افزایش خواهد یافت. از نظر آنها، نفس مطلوبیت رفاه دولتی نیز مورد سوال است؛ و در پاسخ به این پرسش که با کنار گذاشتن دولت رفاه چه چیزی تأمین‌کننده خدمات رفاهی خواهد بود؟ پاسخ می‌دهند که رشد اقتصادی که از سوی بازار هدایت می‌شود (الکاک و دیگران، الف، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۶).

ب - ایرادات اخلاق مبنا از دولت رفاهی

راست‌های افراطی که "تونی فیتزپتریک" مشخصه‌ی اصلی آنان را پایبندی به آزادی و اخلاقیات محافظه‌کاری (ترجیح ارزش‌های خانوادگی و احساس مسئولیت شدید کاری) برمی‌شمرد؛ پدرسالاری و اشتراک‌گرایی دولت رفاه را عاملی می‌دانند که جامعه را بسوی استبداد سوق می‌دهد و سیاست‌های مبتنی بر خیر عمومی توسط دولت را موجب تضعیف اخلاقیات و بروز نوعی "فرهنگ وابستگی" در افراد تلقی می‌کنند. از دید آنها فقر و بیکاری به عنوان مشکلات اخلاقی ذکر می‌شوند و سیاست اجتماعی باید مسئولیت‌پذیری فردی و سخت‌کوشی را از طریق سیاست‌های فعال بازار کار تشویق و ترغیب کند. متفکران نتولیبرالی همچون سلدون، مینفورد و تالوک^۱ نیز ایراداتی بر دولت رفاهی وارد کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به دو مورد زیر اشاره کرد:

اولاً دولت رفاهی باعث ترویج و تشویق "وابستگی رفاهی"^۲ در میان گروهی از افراد و خانواده‌ها می‌شوند و احساس مسئولیت برای اداره زندگی فردی و خانوادگی و ایفای نقش فعال و مولد در جامعه را تضعیف می‌نماید. دوماً کارکنان دیوان سالاری عریض و طویل دولتی که متصدی ارائه خدمات رفاهی هستند، به جای اندیشیدن به ارتقاء کیفیت خدمات خود، به فکر افزایش بودجه دستگاه‌های متبوع خویش و در نتیجه ارتقاء سطح حقوق و مزایا، پرستیژ اجتماعی و سایر منابع در اختیار خود می‌باشند (Ellison; 2008). به نقل از مزینانی: (۱۳۹۱).

نقدهای چنگانه فوق، مسیر تحلیل در مورد چگونگی تأمین و ارائه خدمات رفاهی را تا بدان جا می‌رساند که از نگاه این ایدئولوژی رفاهی، نیازهای اجتماعی می‌بایست تا حد امکان از طریق بازار برآورده شوند (به سبب اعتقاد به کارآمدی بازار، مزایای رقابت در بخش خصوصی و اعتبار دادن به فضای آزادی در اقتصاد و عدم ایجاد وابستگی رفاهی برای افراد در این فضا)؛ که این خود مستلزم ایجاد بازارهای کارآمد در زمینه خدمات اجتماعی است. به شرکت‌های تجاری خصوصی باید انگیزه داد تا فراهم آوردن بهداشت، آموزش، مسکن، تأمین اجتماعی و سایر خدماتی که در گذشته توسط فعالیت ذاتاً اجبارآفرین^۳ دولت انجام می‌شد؛ را بر عهده گیرند.

۷- توصیفی از فعالیت بخش خصوصی (رفاه تجاری)

رفاه تجاری^۴ با خرید و فروش خدمات و محصولات رفاهی در بازارهای گوناگون همراه است. معمولاً هدف فروشندگان این خدمات منفعت بردن است. حکومت‌ها از طریق تأمین خدمات (حداقل در دولت‌های رفاهی پیشرفته) سعی در محدودسازی میزان منفعتی که شرکت‌های خصوصی با خرید و فروش آن می‌برند؛ دارند. مصرف‌کنندگان خدمات شرکت‌های انتفاعی افراد هستند؛ هر چند پرداخت‌کنندگان این خدمات ممکن است در کنار افراد، خانواده‌هایشان، کارفرمایان آنان و یا نگاه‌های دولتی باشند. میزان توسعه دولت رفاه در هر کشوری، و نوع آن دولت رفاه، همیشه بزرگترین عامل تعیین‌کننده میدان عمل تأمین خصوصی بوده است. هر جا که تأمین یا سرمایه‌گذاری دولتی خدمات پایین باشد، حجم و شکل بازار تا تعداد زیادی با میزان تقاضای مؤثر، یعنی اینکه مردم تا چه حد مایلند و توان دارند برای خدمات پول بپردازند؛ تعیین می‌شود (الکاک و دیگران، الف، ۱۳۹۱: ۴۰۹-۴۰۶).

انواع شرکت‌های انتفاعی وجود دارند که به نوعی در تحویل خدمات رفاهی دست دارند: نخستین و مهمترین نوع شرکت‌ها برای سیاست اجتماعی، شرکت‌هایی هستند که مستقیماً به عموم مردم خدمات رفاهی ارائه می‌دهند؛ از جمله می‌توان به خدمات بهداشت و درمان و آموزش اشاره کرد. نوع دوم آن شرکت‌هایی هستند که کالاهایی تولید می‌کنند که برای تحویل خدمات رفاهی ضروری‌اند؛ از جمله دارو و اقلام آموزشی. سوم، شرکت‌هایی هستند که به سازمان‌هایی (عمومی یا خصوصی) که مستقیماً خدمات رفاهی ارائه می‌دهند؛ سرویس می‌دهند. چهارم، شرکت‌هایی هستند که خدمات مالی یا بیمه‌ای ارائه می‌دهند، مثل بیمه سلامت و معلولیت، مستمري‌ها و وام‌های خصوصی. پنجم، شرکت‌هایی هستند که در طراحی، ساخت و نگهداری از محل‌هایی که خدمات رفاهی در آنجا فراهم می‌شوند؛ دست دارند؛ مانند زندان‌ها، بیمارستانها و مدارس (همان: ۴۰۹).

با توجه به ضرورت و اهمیت اصل رقابت در بخش خصوصی و تأثیری که رقابت در جلوگیری از ایجاد انحصارات خصوصی دارد، ضروری به نظر می‌رسد که به بررسی اینکه اصولاً چه نوع رقابتی در رفاه اجتماعی امکان‌پذیر است و این عرصه از چه طریقی می‌تواند امکان رقابت را در خود ایجاد کند، بپردازیم:

عملی کردن خصوصی‌سازی در خدمات رفاه اجتماعی، از طریق انتقال مستقیم دارایی‌های دولتی به بخش خصوصی - گرچه این دارایی‌ها ابزار کم‌اهمیتی نیستند - در آن حد مهم تلقی نمی‌شود که بتواند شرایطی برای عرضه و خرید خدمات ایجاد کند. بعلاوه، این فرآیند ساده‌ای نیست و می‌تواند مشکلات زیادی به وجود آورد. از دیدگاه طرفداران خصوصی کردن، رقابت مستقیم در یک حوزه بازار با خریداران و فروشندگان گوناگون، می‌تواند امکان یک انتخاب ارجح را فراهم کند. حتی در مواردی که رقابت در

1 Seldon. Minford, tullock.

2 Welfare dependency

3 Coercive

4 Commercial Welfare

عرضه خدمات، منافع اندکی در پی داشته باشد، بازاریان فراهم کننده خدمات، همچنان قابلیت رقابت خود را حفظ می کنند. در این شیوه تفکر، حتی محصولی که توسط انحصارگران یا فروشندگان جزء عرضه می شود، می تواند بر اساس رقابت، منافی داشته باشد (جغتایی و همتی، ۱۳۸۰: ۱۸۱).

اگر رقابت در یک حوزه مقدور نباشد - همان طور که در زمینه های رفاه اجتماعی می تواند صادق باشد - می توان از طریق انعقاد قرارداد و صدور مجوز، یک شرایط رقابتی جایگزین ایجاد کرد. بر اساس قرارداد، تدارک خدمات با مؤسسات خصوصی است، در حالی که دولت همچنان مسئولیت اقتصادی و برنامه ریزی آنها را برای خود محفوظ می دارد. عنصر کلیدی قرارداد، هزینه خدمات و معیارهای کیفی است که از فراهم کنندگان بخش خصوصی انتظار می رود آنها را تأمین کنند. بر این اساس فرآیند «کنترل سلسله مراتبی»^۱ که اساس رفاه اجتماعی دولتی است، با «کنترل قراردادی»^۲ جا به جا می شود. تئوری های «شبه بازار»^۳ روش هایی برای ترسیم تفاوت این بازار از بازارهای دیگر معرفی می کنند. در خدمات رفاه اجتماعی، بازار الزاماً تصویری از انگیزه مادی را ترسیم نمی کند: بخش خصوصی در عرضه خدمات، با بخش دولتی رقابت می کند، نه با بخش خصوصی و سازمانهای سود جو. بنابراین، در شبه بازارها، فرهنگ رقابت، بسیار مهم تر از مکانیزمها و الگوهای سازمانی آنهاست.

در هر حال، تشکیل «شبه بازارها» یک اقدام هدفمند است و قدرت جدیدی به خریداران می دهد تا بتوانند بر تغییر انواع خدمات تأکید کنند. بالاخره، ماهیت مقرراتی که در «شبه بازارها» به اجرا در می آید، ممکن است با ماهیت بازار آزاد تفاوت داشته باشد. بعلاوه در مباحث مربوط به کالاهای رفاه اجتماعی مانند بهداشت، یا آموزش، دستورهای مختلف درباره حمایت از مشتری، همواره یک ضرورت مستمر تلقی می شود. حامیان فعالیت بخش خصوصی در عرصه سیاست اجتماعی ادعا می کنند که انتقال مسئولیتها از بخش دولتی به بخش خصوصی، منافی برای متقاضیان رفاه اجتماعی در بر دارد که در ضرورت تعریف مجدد اهداف و اقدامات اصلی سیاست اجتماعی انعکاس پیدا می کند. در درون این قالب جدید، الگوهایی شکل می گیرند که نقش های زیر را تجسم می بخشند:

۱- مشتریان به جای مددجویان: در درون این قالب، موقعیت دریافت کنندگان خدمات، از یک نیازمند ضعیف، تبدیل به یک مشتری توانمند می شود و فرد می تواند از طریق هزینه خدمات به بازار تجارت، حق انتخاب پیدا کند؛ البته مسئولیت پذیری بیشتری نیز به فرد واگذار می شود. در بخش خصوصی، مشتری دارای استقلال و خود مختاری است در صورتی که در بخش دولتی، توسط یارانه و انحصارگری، از این مقام خلع می شود.

۲- هدایت کننده به جای ارائه کننده: در این الگو، جدایی فرآیند تدارک از تولید به تنظیم روابط جدیدی بین برنامه ریزان و ارائه دهندگان خدمات رفاهی منجر می شود. در الگوی جدید، این دو عملکرد از یکدیگر جدا می شوند. حکومت در هر شکل خود، مسئولیت تدارک خدمات مشخصی را بر عهده دارد، اما، مسئولیت ارائه آنها به بخش خصوصی واگذار می شود.

۳- رقابت به جای تخصیص: در این الگو، خدمات رفاهی مانند بهداشت و آموزش، به جای اینکه کالاهایی با ویژگی های متفاوت از دیگر کالاهای خریدنی تلقی شوند، در یک تعریف مجدد، به عنوان کالاهای مصرفی مورد توجه قرار می گیرند که همانند سایر کالاهای، می توان آنها را توسط شبکه عرضه - تقاضا، خریداری کرد. بازار ابزارهای آزاد و قابل بهره وری را جایگزین الگوهای نا آشکار و غیر مفید بوروکراتیکی دولت می کند.

۴- مقررات به جای برنامه ریزی: واگذاری و فروش مؤسسات بخش دولتی، به معنی پایان یافتن تعهد دولت در برابر بررسی ها و نظارت های کنترلی نیست. به عبارت دیگر دولت به دلیل تغییر الگوهای مداخله، نمی تواند از مسئولیت های خود کناره گیری کند. مقررات، مکانیزمی فراهم می کند که از طریق آن مناسبات بازار حفظ می شود و در عین حال، علایق افراد کم توان تر در صورت لزوم، مورد حمایت قرار می گیرد. همچنین، از متغیرهای غیرقابل دسترسی به خدمات و عدم انطباق خدمات با استانداردها، جلوگیری می شود (جغتایی و همتی، ۱۳۸۰: ۱۷۶-۱۷۰).

1 Hierarchical control
2 Contractual control

۳. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر. ک :

Le Grand and W. Bartlett (eds), *Quasi markets and social policy*. Macmillan, 1993.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

انحصار در ارائه خدمات رفاهی، هزینه‌های بالای صرف‌شده در حوزه تأمین اجتماعی، پیامدهای اخلاقی حمایت‌های حداکثری دولت بر انگیزه‌های کار و فعالیت مانند وابستگی رفاهی در افراد و خانوارها، از اساسی‌ترین اهرم‌هایی هستند که دولت‌ها را وادار به پذیرش حضور بخش خصوصی در ارائه خدمات رفاهی کرده است. همچنین تحولات اخیر در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی در سطح بین‌الملل از جمله پدیده جهانی شدن، تحولات صنعتی، تغییرات در ساختار خانواده و مطالبات برای افزایش مشارکت و دخالت افراد در فرایندهای تولید و توزیع خدمات رفاهی از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی، هرچه بیشتر بر لزوم کوچک شدن دولت رفاه و اقدام برای خصوصی‌سازی نظام‌های رفاهی، افزوده است.

حضور بخش خصوصی از طریق برقراری مکانیسم ارتباطی بین دولت و دیگر نهادهای مردمی، امروز در همه حوزه‌ها به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل شده است؛ در مورد نظام رفاهی نیز، حضور بخش خصوصی در کنار سایر بخش‌ها می‌تواند به تشکیل نظام رفاهی مطلوب کمک کند. «اختلاطی رفاهی» که در آن هم منابع جامعه به شکلی منصفانه‌تر توزیع گردد و هم به شکوفایی استعداد افراد در بهترین نحو یاری رساند. موارد بسیار مهمی که در این فرآیند باید به آنها توجه داشت عبارتند از: تأکید بر شفافیت در فعالیتهای بخش خصوصی، تشویق به رقابت سازنده، جلوگیری از ایجاد انحصارات خصوصی و نظارت بر ارائه خدمات با کیفیت توسط این بخش. نظارت دولت، وضع قوانین و مقررات خاص در این حوزه و الزام بخش خصوصی به ارائه مطلوب خدمات از طریق انعقاد قرارداد دولت با شرکت‌های خصوصی و «کنترل قراردادی» بازار خدمات رفاهی، مواردی هستند که با بکارگیری آنها می‌توان از بروز مشکلات و پیامدهای احتمالی مخرب حاصل از خصوصی سازی، تا حد قابل ملاحظه‌ای، جلوگیری کرد.

در نهایت اینکه، توجه به یک دیدگاه کل نگر و ترکیبی که در آن دولت، بخش خصوصی و نهادهای مردمی و داوطلبانه، در کنار یکدیگر به فعالیت در حوزه سیاست اجتماعی می‌پردازند، مناسب‌ترین و در عین حال معقول‌ترین راهکار پیشنهادی برای حل مشکلات در این زمینه است و موجبات افزایش رفاه ملی و حرکت پُرشتاب به سمت توسعه پایدار را فراهم می‌کند؛ آنچنان که نظریه‌پردازان مختلفی در سالهای اخیر بر نقش فعال و حمایتگر دولت، نقش بازار به عنوان یکی از مهمترین اجزای توسعه و حضور فعال و مشارکتی نهادهای مردمی در کنار هم، تأکید فراوان داشته‌اند.



منابع

- الکاک، بیت و دیگران (۱۳۹۱). کتاب مرجع سیاستگذاری اجتماعی، ترجمه علی اکبر تاج مزینانی و همکاران، جلد اول (الف) و جلد دوم (ب)، تهران، دانشگاه امام صادق.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۳). تحولات خانواده، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، نشر ماهی.
- بونولی، جولیانو و همکاران (۱۳۸۰). دولت رفاه در اروپا، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پُرت، جی. ال (۱۳۸۹). "دولت رفاه"، ترجمه فروغ مصطفی منتقمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ش ۴۱، خرداد و تیر ۱۳۸۹.
- پناهی، بهرام (۱۳۸۳). "نظام تأمین اجتماعی و اقتصاد بازار"، فصلنامه رفاه اجتماعی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، سال سوم، ش ۱۲.
- پوت، آن د و فرد اسپرینگر (۱۳۸۸). روشهای پژوهش برای سیاستگذاری اجتماعی، ترجمه رضا فاضل، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- تاج مزینانی، علی اکبر (۱۳۹۱). مطالعه تطبیقی رفاه جوانان در نظامهای رفاهی کشورهای توسعه یافته و ایران، تهران، وزارت ورزش و جوانان، مرکز مطالعات راهبردی جوانان و ورزش.
- جغتایی، محمد تقی و فریده همتی (۱۳۸۰). سیاست اجتماعی، تهران، انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- زاهدی اصل، محمد (۱۳۸۱). مبانی رفاه اجتماعی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- زاهدی، محمد جواد (۱۳۷۹). "ظهور و افول دولت رفاه"، فصلنامه تأمین اجتماعی، ش ۶، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- سودرستن، بو (۱۳۸۴). جهانی شدن و دولت رفاه، ترجمه هرمز همایون پور، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- عطوفی، مرتضی (۱۳۸۴). منطقی کردن اندازه دولت، تهران، سازمان مدیریت.
- فیتزپتریک، تونی (۱۳۸۱). نظریه‌های رفاه: سیاست اجتماعی چیست؟ ترجمه هرمز همایون پور، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و گام نو.
- قانع راد، محمد امین و دیگران (۱۳۸۶). "جنبش‌های اجتماعی جدید: پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی"، فصلنامه رفاه اجتماعی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، سال ششم، ش ۲۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران، شیرازه.
- مسعود اصل، ایروان (۱۳۸۸). نظام رفاه اجتماعی در جهان، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- میشر، رامش (۱۳۸۱). "عقب نشینی سیاست اجتماعی و تو خالی شدن دولت رفاه"، ترجمه مهدی تقوی، تهران: فصلنامه رفاه اجتماعی، ش ۳، سال دوم، انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- هال، آنتونی و جیمز میجلی (۱۳۸۸). سیاست اجتماعی و توسعه، ترجمه مهدی ابراهیمی و علیرضا صادقی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
- همایون پور، هرمز (۱۳۸۲). "چشم اندازهای فرا روی تأمین اجتماعی در جهان"، فصلنامه تأمین اجتماعی، ش ۱۵، سال پنجم، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- Esping – Andersen, G. (1999) social Foundations of post- Industrial Economies, Cambridge: Cambridge university press.
- Le Grand and W. Bartlett (e d s), Quasi-Markets and social policy. Macmillan, 1993.
- Pierson (ed), The New Politics of the welfare state (oxford university press 2001).
- Mishra, R (1999) Globalisation and the welfare state, Aldeshot: Elgar.
- M. Powell and M. Hewitt, welfare state and welfare change (open university press, 2002).
- P. Minford, 'The role of the social services: a view from the New Right', in M. Loney, R. Bockock, J. Clarke, A. Cochrane, P. Graham and M. Wilson (e ds), The State or the Market: Politics and Welfare in Contemporary Britain (Sage, 1991) .

